ای رهگذر غریب ،مرا بگذار و بگذر میترسم ،سرنگون شوی در مرداب سیاهی که مرا در آغوش تشنه خود می فشرد، همه امیدهایت به یاس بگراید .چه انگیزه ای تو را به این واداشته است که خلأ قلب پر عطش خود را با زهر خاکستر کننده عشق مردی سیاه اندیش ،مردی که سراسر زندگی اش را به خاطر مردمش قلم زد

گزارش تصویری

برخورد دو خودرو در بلوار پاسداران

یکدستگاه خودرو پژو ۴۰۵ که از سه راه جهانبار به سمت شهرک ولیعصر در حرکت بود به علت سرعت زیاد پس از انحراف از مسیر و عبور از روی بلوار با یکدستگاه وانت تویوتا در مسیر مقابل برخورد نمود .

راننده وانت تویوتا در این سانحه مجروح شد که به بیمارستان منتقل گردید . عدم رعایت سرعت مناسب و کنترل بموقع خودرو علت وقوع حادثه ذکر شده است .

تیم عملیاتی آتش نشانی ایستگاه شماره ۲ جهت پیشگیری از حریق به محل اعزام‌شدند .

با تشکر از سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی بندرعباس

کاش به حرف خانواده ام گوش می دادم

[امین زارعی]

صورتش کبود شده بود ، زیر چشمهایش گود افتاده بود سعی می کرد صورتش را از اطرافیان مخفی کند . دستش را با باند بسته بود و ازحالت صورتش می شد فهمید درد دارد . با مادرش به دادگاه آمده بود و مادر زیر لب کسی را نفر ین می کرد : "خدا دستش را بشکند . آخه به تو هم می گویند مرد ". از او پرسیدم چه کسی را نفرین می کنید ؟نگاهی به من کرد و گفت : دامادم را که هر چه بگویم کم گفتم .

دلیلش را می پرسم ،به دخترش اشاره می کند و می گوید : مگر نمی بینی چه بلایی به سرش آورده تمام بدنش را سیاه و کبود کرده .

تازه درد دل مادر شروع می شود .صدبار به او گفتم این آدم به درد تو نمی خوره ولی کو گوش شنوا . هر چه پدر وبرادرش او را نصیحت کردند از این گوش می شنید و از اون گوش خارج می کرد تا عاقبت این روزگارش شد . دختر که دائما در حال اشک ریختن بود حرفهای مادر را قطع کرد و گفت: کافیه ، دیگه آزارم نده ، خودم به اندازه کافی درد دارم . از وضعش می پرسم ولی حاضر به جواب دادن نمی شود.

بلاخره با هر سختی بود او را راضی کردم قصه زندگیش را تعریف کند . می گوید: سوم دبیرستان بودم . اواسط سال تحصیلی متوجه شدم سعید که از اهالی محل بود هر روز روبروی درب مدرسه می ایستاد و از مدرسه که مرخص می شدم من و ساناز (یکی از دوستانم که همسایه ما بود)رو تعقیب می کرد . چون او در محله به شرارت معروف بود این کار او باعث ترس و وحشت ما می شد و در مورد این مسئله نه من و نه ساناز جرات نداشتیم با خانواده صحبت کنیم چون می تر سیدیم اوضاع بدتر بشه فکر می کردیم مدتی بگذره خودش خسته می شه و دنبال کارش می ره .

نزدیک عید نوروز بود؛ با ساناز در راه رفتن به مدرسه تصمیم گرفتیم با سعید صحبت کنیم و دلیل این کارش را بپرسیم . اونقدر دلهره داشتیم و می ترسیدیم که درس دادن معلم را اصلا نفهمیدیم . بالاخره زنگ خورد و با ساناز از مدرسه خارج شدیم ولی هرچه اطراف را نگاه کردیم از سعید خبری نبود . فکر کردیم سعید خسته شده و دنبال کارش رفته . نمی فهمیدیم سعید نقشه دیگری داشته که نیامده در مدرسه . نفس راحتی کشیدیم و به طرف خونه حرکت کردیم . چند کوچه مانده برسیم به خونه یکدفعه سعید جلومون ظاهر شد . اونقدر ترسیده بودم که نزدیک بود پس بیفتم . با صدایی آروم گفت : نترسید باهاتون کاری ندارم فقط می خواستم چند کلمه ای باهات صحبت کنم وبا اشاره به ساناز فهموند که از ما فاصله بگیره . قلبم داشت از جا کنده می شد که شروع به صحبت کرد و بعد ازم خواستگاری کرد . گیج شده بودم از طرفی ازش می ترسیدم و از طرفی هم نمی دونستم چه جوابی رو بهش بدم . گفت :جواب می خوام ورفت بعد از رفتن سعید ، ساناز نزدیک اومد و از حرفهایی که بین مارد وبدل شده بود پرسید . ولی زبونم بند اومده بود نمی تونستم حرف بزنم . با هر زحمتی خودم رو به خونه رسوندم . حالم اصلا خوب نبود و مادرم با نگاه اول این رو فهمید و علتش رو پرسید .

ولی ترسیدم حقیقت رو بهش بگم به همین خاطر سردرد رو بهانه کردم و رفتم تو اتاقم. چند روز گذشت و من به حرفهای سعید فکر می کردم . یک روز مانده به عید دوباره اونو دیدم بهم گفت : جوابت چه شد . هر چه بهش گفتم دست از سرم برداره به خرجش نرفت و گفت : تا بعد از عید فکر کن . از تعطیلات نوروز خواهر سعید رو دیدم . اون برخلاف سعید دختر سربه زیر و خوبی بود . در مورد سعید و علاقه اش نسبت به من گفت :حرفهای خواهر سعید نظر منو نسبت به سعید کمی تغییر داد.

بهش گفتم به سعید بگو فعلا کاری به من نداشته باشه تا من فکر کنم . به هرحال مدتی گذشت . یه روز برای خرید از خونه بیرون رفتم وقتی برگشتم ، دیدم مادر سعید اومده خونه و با مادرم در حال صحبت کردنه . به اتاق خودم رفتم و منتظر بودم تا مادر سعید بره و

علت اومدنش رو از مادر بپرسم . چند دقیقه بعد مادرم به اتاقم اومد و نظرم رو درمورد سعید پرسید .

راستش انتظار نداشتم مادرم بدون مقدمه این سئوال را بپرسه . به خاطر همین ماجرایی که برایم اتفاق افتاده بود رو بر ایش تعریف کردم . مادرم گفت : مادر سعید برای اومدن به خواستگاری می خواست اجازه بگیرد . من مخالفتی نداشتم حرفی نزدم مادرم گفت : فکر کن و بعد تصمیم بگیر، سعید آدم شری است .

شب وقتی پدرم از سرکار برگشت مادرم ماجرا رو برایش تعریف کرد ولی معلوم بود با این کار مخالف است با این حال به خاطر من قبول کرد به خواستگاری بیایند . آخر هفته سعید با خانواده اش اومد و خلاصه حرفهایی رد وبدل شد و قرار شد تا چند روز بعد جواب بدیم . پدر وبرادرم که شناخت بیشتری نسبت به سعید داشتن ،خواستن منو از این کار منصرف کنند ولی من عجول بودم این حرفها تو گوشم نمی رفت . بالاخره با اصرار من اونها کوتاه آمدند وقبول کردند من وسعید نامزد شدیم . سعید که تو سوپرمارکت پدرش کار می کرد کم کم برای عروسی آماده می شد. بعد از پیش دانشگاهی و امتحان کنکور مراسم

الان هم اومدم طلاق بگیرم و خودمو از این زندگی لعنتی نجات بدم . ای کاش به حرفهای خانواده ام گوش می دادم و برای این ازدواج پافشاری نمی کردم

عروسی برگزار شد و ما هم به خونه پدر سعید تو یه اتاق بیست متری رفتیم و زندگیمون روشروع کردیم . دو ماه بیشتر نگذشته بود که ایرادهای سعید شروع شد و اخلاق خودشو نشون داد.

سر هر مسئله کوچک با هم جر وبحث می کردیم و گاهی به کتک کاری می رسید . چند مرتبه پدر سعید با اون صحبت کرد ولی سعید یکی دو روز خوب بود و دوباره شروع می کرد تا این دفعه که می بینید چه بلایی به سرم اومده . الان هم اومدم طلاق بگیرم و خودمو از این زندگی لعنتی نجات بدم . ای کاش به حرفهای خانواده ام گوش می دادم و برای این ازدواج پافشاری نمی کردم .

در آخر به همه دخترهای توصیه می کنم به نصیحتهای خانواده هایشان توجه کنند و کورکورانه تصمیم نگیرن چون پدر ومادر همیشه صلاح بچه هایشان را می خواهند .

حوادث دنیا

بچه لاک پشت های تازه متولد شده چه کردند!

فعالان حمایت از محیط زیست در ایتالیا اعلام کردند: حدود ۶۰ بچه لاک پشت تازه متولد شده پس از سر درآوردن از تخم، راه خود به دریا را گم کردند و سر از یک رستوران ایتالیایی درآوردند.

به گزارش سرویس «محیط زیست» خبرگزاری دانشجویان ایران(ایسنا)به نقل از رویترز، آنتونیو کلوچی، یکی از فعالان حمایت از محیط زیست اعلام کرد: مشتریان یک رستوران ایتالیایی زمانی متوجه حضور این بچه لاک پشت ها شدند که آنها از میزهای غذاخوری نزدیک رستوران در حال بالا رفتن بودند.

مشتریان ابتدا این صحنه را باور نکردند اما هنگامیکه با خیل عظیم بچه لاک پشت ها مواجه شدند سریعا با گروه حمایت از حیوانات تماس گرفته و درخواست کمک کردند.

مقامات ساحلی ایتالیا پس از جمع آوری این بچه لاک پشت ها، آنها را در ناحیه جنوبی ایتالیا در کالابریا رهاسازی کردند.

پسر ۳۰۰ کیلویی

ایسکانیوز:نوجوان ۳۰۰ کیلوگرمی اردن، نمی خواهد چاق ترین پسر این کشور شناخته شود.

«محمد» ۱۳ ساله در یک استان شمال «امان» پایتخت اردن زندگی می کند.او به خاطر وزن زیادش نمی تواند مانند همسالانش بازی کند، بدود و یا حتی به مدرسه برود.

هر روز یک کیلو به وزن «محمد» اضافه می شود و تلاش پزشکان برای تشخیص علت افزایش وزن غیر طبیعی او بی نتیجه مانده است. پسر می گوید:هرگز نمی خواهم به اندازه ای چاق باشم که نامم را در کتاب رکوردهای جهانی«گینس» بنویسند. پیش تر با به دنیا آمدن پسر ۷ کیلوگرمی زن اردنی، رکورد تازه ای در نوزدان سنگین وزن جهان برجا ماند.

گزارش ایسکانیوز می افزاید، این زن ۳۶ ساله که «جمیله» نام دارد با زایمان طبیعی، هرکول نوزادان را به دنیا آورد.

دکتر «اسماالبلبیسی» سرپرست گروه مامایی زایشگاه بزرگ «امان» گفت: به دنیا آمدن بچه ای به این وزن طی ۲۸ سال اخیر در کشور مان بی نظیر بوده است.

می ترسم ...

[فراز]

ای رهگذر غریب ،مرا بگذار و بگذر می ترسم سرنگون شوی در مرداب سیاهی که مرا در آغوش تشنه خود می فشرد، همه امیدهایت به یاس بگراید .چه انگیزه ای تو را به این وا داشته است که خلأ قلب پر عطش خود را با زهر خاکستر کننده عشق مردی سیاه اندیش مردی که سراسر زندگیش را به خاطر مردمش قلم زد و سرانجام در غبار فراموشی های تازه ره یافته به کاغذ و قلم که عنوان پرطمطراق پیش کسوت بر خود گذارده اند و عده ای ناآگاه بسان آنکه گو یید مرد یک چشم در شهر کوران پادشاه است چه می خواهی از مردی که همه "ی"زندگی خویش را پیش فروش کرده ،چه می خواهی از مردی که فردایش را فروخته تا امروزش را بگذراند.

مردی که برده اهریمن وجود خویش است ، مردی که تا گلو امیال خود پرستی ،کاهلی و یاس که توان زد و بند کردن و قلم فروشی را نداشت فرو رفته و هر تلاشی که برای نجات می کند بیشتر فرو میرود .ای عابر ناشناس ! به آسمان زندگی این مرد نگاه کن ! ببین آیا جز ابرهای سیاه ناز او کرکس های گرسنه ای که پرسه می زنند چیز دیگری خواهی یافت ؟شاید تو نیز آمده ای تا مرثیه خوان مرگ مردی شوی که مزاح دیگران نشد ! ! پس چرا دست به سویم دراز کرده ای؟ می ترسم که دست خشن وپینه بسته من تو را هم به سوی خود بکشد و لحظه ای به خودآیی که بدن جاندار تو را در تابوت من گذاشته و خاک کرده باشند می ترسم لحظه ای آگاه شوی که حتی شبحت نیز در غبار پنهان شده باشد .ای عابر غریب ...ای ناشناس برو ، درنگ مکن؟ من چنان از خود باخته سیاه نامه و گمنام گناهکارم که در دوزخم راهی پیدا نخواهم کرد.

برو ...برو...ای در به در سرگردان باش و سعی کن هرگز هدفت را نیابی و بگذار من در برزخ زندگی گمنامی وغربت دور به کیفر خود برسم . اما نه ...نه...آنچه را نوشتم فراموش کن . دستم را بگیر ، کوشش کن با مردابی که مرا هر لحظه به کام خود می کشد جدال کنی. .مرا دریاب ...میترسم ...از تاریکی می ترسم ، از نارواییها می ترسم از نادرویشی ها می ترسم ، از مرگ می ترسم این ترس از علاقه به زندگی نوشته ام نیست ، این ترس ناشی از ناشناسی است .آری من زندگی را دوست ندارم چون شناخته ام دوست ندارم . و از مرگ می ترسم چون برایم ناشناس است . من از هر ناشناسی می ترسم . قصه ای از مادربزرگم به یاد دارم .آنروزها که آفتاب ، آفتاب بود وشب، شب ،آنروزها اگر دستی دراز می شد صدها دست به سمتش پیش می رفت، آنروزها اگر سفره ای خالی می شد صدها قدح به سفره اش روان می شد. درست به یادم مانده یک شب پس از بازی کودکانه روزانه وقتی خسته وکوفته سرم را برروی زانویش گذارده ام و وجودم راخواب فرا گرفت کودکی مریض شده بود و مادرش از خدا می خواست که به جای فرزندش مرگ را بپذیرد .وقتی بیگانه ای وارد خانه شد مادر به خیال اینکه فرستاده خداوند است که برای گرفتن روحش آمده فریاد برآورد که من مریض نیستم ! اشتباه نکنی آن فرزند من است که بیمار است.

فریاد میزنم ...کمک می خواهم . کمک ، نمی خواهم بمیرم...می گویم آن که میخواست بمیرد فراز بود "فرازی "که در من زندگی می کرد ، فرازی که صدایم او بود ، قلمم او بود فرازی که در من زندگی می کرد ولی اکنون با همه بیگانگی سایه ، سایه من است .کمک ...فریاد می زنم ...نعره ای در چهار دیواری اطاقم می پیچد و راهی پیدا نمی کند .

خسته وواماندە بگوشم بر میگردد . فریاد میزنم کمک ...جواب بشنوم کمک ، آری کمک ...کسی از من کمک می خواهد وصدای ملتمسانه اش مرا رنج می دهد من باید کمک کنم ...باید صاحب این فریاد را کمک کنم ...وصاحب آن فریاد کسی جز خودم نیستم این افکار من است ، افکار مردی که پاهایش را در غارها نیز به زنجیر کشیده اند ولی دستش را دست لطیف اثیری گرفته و از غبار بیرون کشید .

افکار مردی که در غبار گمنامی گم شده است. افکار مردی که زنی دستش را گرفته و تلاش می کند تا از مرگی حتمی نجاتش دهد و در ازای این خطر ، در پاداش این تلاش قلب دوباره چاقوی خورده اش را خواسته است . با خود می اندیشم که آیا باید غبارها وفراموشی جاوید را بپذیرم یا زندگی و عشق "او"را ...اما نه (نه او را) (نه زندگی را)و نه مرگ را . چون این سه ، هم بر ایم ناشناس اند . . من همواره ازناشناسان ترسیده و می ترسم .

یار دیرین انقلاب ،به دیار حق شتافت

بازخوانی زندگی زنده یاد "حسین آخوندی"

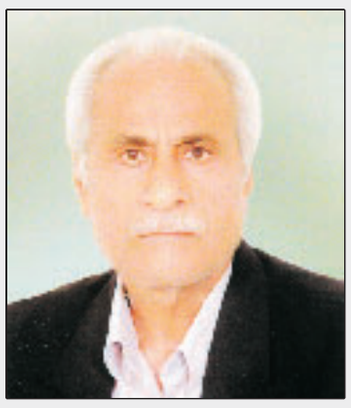

با دیگر دست تقدیر و اجل الهی چنین رقم زد که بنده ای از بندگان خوب خداوند به لقاء او بشتابد و به دیار ابدی رهسپار گردد .

مرحوم فقید سعید زنده یاد حسین آخوندی فرزند مرحوم حاج عبدالحسین آخوندی دریک خانواده اصیل و پاک دامن ومتدین در سال ۱۳۱۴ دیده به جهان گشود .

پدر ایشان از روحانیون و بزرگان و متدینین و مورد وثوق و اعتماد اهالی منطقه فین بود . مرحوم حسین آخوندی در دامن و مکتب چنین پدر دیندار و ارجمند و بزرگواری رشد یافت و این پاکی و نجابت و صداقت در دین دستمایه و نقطه اتکاء ایشان گردید و نامبرده با این سرمایه خود توانست با آغاز نهضت و قیام امام خمینی (ره) در سالهای آغازین نهضت با ارتباط با کانون مبارزات بر علیه رژیم ستم شاهی به هسته نهضت امام خمینی(ره) بپیوندد و با پیروی از روحانیت مبارز و همراهی افرادی انقلابی همچون حاج غلامعباس زائری و مرحوم حاج علی مظفری در مسیر انقلاب اسلامی قرار گیرد و این آغاز شکوفائی و حق طلبی حسین آخوندی گردید .

مرحوم "حسین آخوندی" در دامن و مکتب پدری دیندار رشد یافت و این پاکی و نجابت و صداقت در دین دستمایه و نقطه اتکاء ایشان گردیدکه توانست با آغاز نهضت امام خمینی (ره) بر علیه رژیم ستم شاهی به هسته نهضت بپیوندد

ایشان جزء افراد معدودی بودند که با هسته مرکزی نهضت و تجمعات انقلابی در جلسات تصمیم ساز نقش مؤثری داشتند .

وی در جلسات مخفی در مهدیه بندرعباس در سالهای دهه پنجاه حضور فعال داشتند . در دوران خفقان ستم شاهی که ساواک رژیم شاه در تمام زوایای زندگی اشخاص و افراد دخالت می کرد ایشان با تدبیر و هوشیاری ارتباط خود را با نیروهای مبارز و انقلابی از جمله شهید مهدی نصیری نماینده شهید مردم سیرجان در مجلس شورای اسلامی از مبارزین پیشتاز انقلابی ، ارتباط تنگاتنگ داشتند .هم چنین در این زمان با روحانیون مبارزی همچون شهید حجه الاسلام حقانی ، آیت الله انواری ، حجه الاسلام عباسی و حجه الاسلام عباس متین و سایر نیروهای ارزشی و اصیل انقلابی در خط امام (ره)همراه بودند و در دوران بعد از پیروزی انقلاب بعنوان رئیس اداره ثبت و احوال شهرستان بندرعباس و در ایام برگزاری انتخابات در سمت عضو ثابت هیئت اجرایی انتخابات فرمانداری بندرعباس مشغول خدمت رسانی به مردم شریف و انقلابی بودند و پس از بازنشستگی نیز مدتی با فرمانداری بندرعباس بعنوان مشاور فرماندار انجام وظیفه نمودند .

نامبرده جزء نیروهای خستگی ناپذیری محسوب می شد که خدمت به انقلاب و مردم را وظیفه انسانی و دینی خود می دانستند . به همین منظور ایشان داوطلبانه در مؤسسه دارلایتام سیدالشهدا(ع) بندرعباس که به منظور کمک به محرومین و فرزندان یتیم تأسیس شده بود به همراه بعضی از دوستان قدیم خود مشغول خدمت به محرومین ومستضعفین جامعه گردید و برای آخرت خود باقیات و صالحات ارزشمندی فراهم نمود . امید است که مورد عنایت حق تعالی قرار گیرد و سرانجام پس از ۷۳ سال در ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر دوشنبه ۸۷/۷/۱۵ بعلت بیماری ریوی به دیار باقی شتافت.

والسلام

نوبت دوم

آگهی فراخوان عمومی شهرداری هشتبندی

شهرداری هشتبندی جهت اجرای پروژه های عمرانی سال جاری خود از پیمانکاران تعیین صلاحیت شده سازمان مدیریت و برنامه ریزی در رشته ساختمان که دارای ظرفیت آماده بکار متناسب با برآورد پروژه باشند را جهت بررسی مدارک و ارزیابی فرا می خواند ، پیمانکاران یاد شده از تاریخ انتشار آگهی ظرف مدت ۱۰ روز ضمن واریز **مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ریال** به شماره حساب ۲ بانک کشاورزی هشتبندی به نام درآمدشهرداری هشتبندی واریز جهت تحویل مدارک به واحد فنی شهرداری مراجعه و نسبت به دریافت اسناد مناقصه اقدام نمایند متقاضیان جهت اطلاع بیشتر با شماره تلفن:

۰۷۶۶۲۴۱۲۵۶۵-۲۵۰۲ تماس حاصل فرمایند .

مدارک لازم:

۱- مدارک ثبت شرکت(اساسنامه و آخرین تغییرات) ۲-رتبه بندی از معاونت برنامه ریزی ۳-ارائه سوابق پرسنلی مرتبط با موضوع فراخوان (اعم از پروژه کارشناس و غیره)۴-سابقه کار مرتبط با اجرای پروژه

-ضمنا شهرداری در رد یا قبول هر یک از پیشنهادات مختار است .

-هزینه درج آگهی بعهده برنده مناقصه می باشد .

ردیف	پروژه	مبلغ پیمان (ریال)	محل اجرای پروژه	رشته
۱	آشیانه آتش نشانی	۵۳۷۹۵۲۹۵۶	هشتبندی	ساختمان
۲	ساختمان اداری آتش نشانی	۴۰۲۲۵۲۵۹۰	هشتبندی	ساختمان
۳	محوطه آتش نشانی	۲۴۲۹۶۵۴۶۶	هشتبندی	ساختمان

روابط عمومی شهردار هشتبندی

جامعه ای سالم تر با مصرف حداقل ۲ بار در هفته آبزیان (ماهی -میگو)

روابط عمومی اداره کل شیلات هرمزگان